

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و أمّا القول في المجاز فاستقصاؤه يكون ببيان أمور الأول: يشترط فيه كونه جامعاً لجميع الشروط المعتبرة في تأثيره عدا رضا المالك، فلا يكفي اتّصاف المتعاقدين بصحة الإنشاء....»

احکام مجاز

بعد از این که مرحوم شیخ(ره) احکام مجیز را استقصاء و مفصلاً بحث کرده، شروع به بیان احکام مجاز کرده و فرموده‌اند: که اگر بخواهیم به صورت مستقصی بحث کنیم، باید در اموری بحث کنیم.

مراد از مجاز آن عقدي است که می‌خواهد متعلق اجازه واقع شود، که در اینجا می‌خواهیم احکام این عقدي که متعلق اجازه واقع می‌شود را بیان کنیم.

امر اول: عقد مجاز جامع جمیع شرایط معتبره غیر از رضایت

در مطلب اولی که بیان کرده فرموده‌اند: مجاز و عقد مجاز باید جامع جمیع شرایط معتبره در بیع، غیر از رضایت مالک باشد، یعنی عقدي که می‌خواهد مجاز واقع شود، تنها کمبودش فقط، نبود رضایت مالک باشد، اما خود عقد و متعاقدين باید دارای همه ی شرایط معتبره باشند.

بنابراین اگر عقدي از نظر متعاقدين شرایط را داشت، اما از نظر عوضین دارای شرایط نبود، این عقد قابلیت اجازه را ندارد. مثلاً فرض کنید که وقتی می‌خواست بیع فضولی واقع شود، عوضین، هر دو یا یکی مجهول باشند، که در اینجا دیگر این عقد قابلیت برای اجازه را ندارد، ولو در حین اجازه عوض و معوض مشخص باشد و مالک آن مال را معین هم کند، این کافی نیست.

بنابراین اتصاف متعاقدين به شرایط کفایت نمی‌کند و علاوه بر متعاقدين، عوضین هم باید شرایط را دارا باشند.

عدم کفایت وجود شرایط در طرف اصیل حین العقد

همچنین در معاملاتی که یک طرف اصیل و طرف دیگر فضولی است، اینجا کفایت نمی‌کند که بگوییم: اگر اصیل تمام شرایط را دارا باشد، کافی است، احراز وجود شرایط، فقط در جانب اصیل کفایت نمی‌کند، اعم از این که قائل شویم که اجازه ناقلیت دارد

یا این که بگوییم کاشفیت دارد.

بعضی گفته‌اند: در حین عقد فضولی اگر اصیل دارای شرایط باشد، این کفایت می‌کند، چون عقد از طرف اصیل لازم است. لذا از طرف اصیل باید همه شرایط موجود باشد، مثلاً اصیل بالغ، عاقل، مختار و قاصد مدلول عقد باشد. گفته‌اند که: تنها احراز شرایط از طرف اصیل کفایت می‌کند، چون عقد نسبت به اصیل لازم است.

مرحوم شیخ (ره) فرموده: خیر، باید در عقدي که بعداً مالک می‌خواهد اجازه کند، متعاقدين در حین عقد دارای جميع شرایط باشند و تنها احراز شرایط از طرف اصیل کافی نیست.

دلیلی که شیخ (ره) آورده این است که فرموده‌اند: اگر این عقد بخواهد یک عقد موثر واقع شود، متوقف است بر این که در حین عقد، جميع شرایط معتبره موجود باشد.

بعد در توضیح فرموده: در باب فضولی اگر اجازه را کاشفه بدانیم، خود عقد تمام السبب می‌شود، چون مکرراً عرض کردیم که بنا بر این که کاشفه باشد، اجازه نه جزء است و نه شرط، یعنی حتی شرط اصطلاحی هم نیست، بلکه بنا بر کشف حقیقی به معنای مشهور، اجازه مثل چراغی است که وقتی روشن می‌شود، مطلبی را برای ما روشن می‌کند.

پس وقتی عقد تمام السبب شد، سبب در حین وجود و در حین تحققش، باید همه شرایط معتبره را داشته باشد، بنابراین عقد باید دارای همه شرایط معتبره در حین تحققش باشد.

اما اگر اجازه را ناقله دانستیم، شیخ (ره) فرموده: ناقله اشبه به شرط است، یعنی در حکم شرط است، منتها شرط متاخر است، یعنی شرطی که بعداً تحقق پیدا می‌کند.

اگر اشبه به شرط شد، لازمه اش این است که مشروط، که می‌خواهد این اجازه شرط برای آن باشد، باید در حین تحققش، همه خصوصیات و شرایط معتبره را داشته باشد.

حال اگر اجازه را ناقله بدانیم و قبول کنیم که جزء است، که حق هم همین است، که اگر اجازه را ناقله دانستیم، عنوان جزئیت دارد، آیا جزء برای عقد است و یا جزء برای سبب موثر؟

شیخ (ره) فرموده: روشن است که اگر بنا بر ناقلیت، اجازه را جزء قرار دادیم، هیچ فقیهی نمی‌گوید که: اجازه جزء عقد است، چون عقد تمام شده، برای این که ایجاب و قبول که دو رکن عقدند، قبلاً محقق و تمام شده‌اند.

بلکه اجازه جزء سبب موثر است، یعنی آنچه که موثر در ملکیت است، دو جزء دارد؛ یک جزئش خود عقد است و جزء دیگرش اجازه است، پس اگر یک جزئش عقد باشد، اجزاء مرکب اگر بخواهند عنوان جزئیت داشته باشند، باید در حین تحقق، همه شرایط را دارا باشند. آن عقدي می‌تواند جزء برای سبب موثر باشد که در حین تحقق، دارای همه شرایط معتبره باشد.

بنابراین شیخ (ره) فرموده: به نظر ما در عقد فضولی کسی نباید بگوید: اگر شرایط در جانب اصیل باشد کافی است، چون عقد از طرف اصیل لازم است، اما شرایط در جانب فضولی، اگر در حین عقد هم نبود، در حین اجازه هم بخواهد تحقق پیدا کند کافی است. بلکه باید شرایط عقد مجموعاً من الطرفين در حین عقد موجود باشد.

سوال:....؟

پاسخ استاد: در احکام مجاز هستیم، که آیا مالک مجیز می‌تواند عقد ناقص را اجازه کند؟ عقد ناقص، یعنی عقدي که غیر از مساله کمبود رضایت مالک، بعضی از شرایط دیگر را هم ندارد، آیا چنین عقدي که فاقد این شرایط است، مالک می‌تواند آن را اجازه کند یا نه؟

تفصیل بین انواع شرایط

بعد مرحوم شیخ(ره) در آخر این مطلب فرموده‌اند: دو نوع شرایط داریم، یکی شرایطی که در خود انشاء معتبر است، مثل ماضویت و عربیت، که این گونه شرایط باید در حین تحقق عقد محقق باشد و اگر یک عقدي فاقد یکی از شرایط انشاء باشد، قابلیت اجازه را ندارد.

اما شرایطی هم داریم که شرط در خود انشاء عقد نیست، بلکه شرط برای تاثیر شرعی عقد است، که این گونه شرایط، اگر در حین عقد محقق نباشد، ولی در حین اجازه محقق شود، بعید نیست که بگوییم: دیگر اشکالی ندارد، که از جمله این شرایط، قدرت بر تسلیم است، که اگر در حین عقد، نه فضولی و نه مالک، قدرت بر تسلیم مالی را که فضولی می‌فروشد ندارند، اما بعدا که مالک می‌خواهد اجازه کند، قدرت بر تسلیم دارد، این اشکالی ندارد و یا اگر فضولی مصحفی را به کافر بفروشد و در حین اجازه آن مشتری کافر مسلمان شود، بعید نیست که بگوییم: کافی است.

این شرایط، یعنی اسلام مشتری و یا قدرت بر تسلیم، از شرایطی است که در تاثیر این عقد موثر است، اما در انشاء یا منشاء هیچ گونه مداخلتی ندارد، بنابراین در این گونه شرایط می‌پذیریم که فقدان آن در حین عقد مضر نیست.

شرطیت بقاء شرایط تا زمان اجازه

آخرین مطلبی که در این مطلب اول بیان کرده‌اند این است که آیا شرایطی که می‌گوییم: در حین عقد باید محقق باشد، بقای آن تا زمان اجازه هم لازم است یا نه؟

شیخ(ره) فرموده: اینجا باید شرایط را دو دسته کنیم؛ در شرایط متعاقدين شکی نیست که بقائشان و نه حدوثشان، از زمان عقد تا زمان اجازه اعتبار ندارد، بنابراین اگر متعاقدين در حین عقد دارای شرایط بودند، اما بعد از عقد، یعنی بین عقد و اجازه شرایط را از دست دادند، در اینجا چنین عقدي می‌تواند مجاز واقع شود، ولو این که قائل شویم که اجازه عنوان ناقلیت دارد.

اما در شرایط عوضین باید بین قول به ناقلیت و قول به کاشفیت تفصیل دهیم، بنا بر این که اجازه را ناقله بدانیم، بقائشان اعتبار ندارد.

اما بنا بر این که اجازه را کاشفه بدانیم، دو وجه برای آن بیان کرده و بعد یکی را بر دیگری ترجیح داده‌اند.

تطبیق عبارت

«و أمّا القول في المجاز»، مجاز یعنی عقد مجاز «فاستقصاؤه يكون ببيان أمور الأول يشترط فيه كونه جامعاً لجميع الشروط المعتبرة في تأثيره عدا رضا المالك»، استقصائش با بیان اموری است، که اگر بخواهیم همه احکامش را بیان کنیم، باید اموری

را ذکر کنیم. اول این که شرط است در عقد مجاز، که جامع همه شروط معتبر در تاثیر عقد باشد، غیر از رضایت مالک، یعنی عقدي مي‌تواند متعلق اجازه باشد، که تنها کمبودش، نبود رضایت مالک است، اما شرایط انشاء، منشی و شرایط العوضین همه باید محقق باشند، «فلا يكفي اتّصاف المتعاقدين بصحة الإنشاء»، لذا اتصاف انشاء متعاقدين به صحت کفایت نمی‌کند، یعنی دون العوضين، که اگر عوضین کمبود داشته باشند، اما متعاقدين شرایط انشاء را داشته باشند، این کافی نیست. «و لا إحراز سائر الشروط بالنسبة إلى الأصل فقط»، احراز همه شروط نسبت به اصیل به تنهایی، دون الفضولي، که بگوییم: اگر همه شروط در جانب اصیل باشد کافی است، اما در جانب فضولي اگر کمبود داشت اشکالي ندارد، این کفایت نمی‌کند. «على الكشف للزومه عليه حينئذٍ»، دقت کنید این «للزومه» علت برای منفي است و نه علت برای نفي، یعنی کسانی که می‌گویند: «یکفی»، دلیلشان «للزوم العقد علي الاصيل»، پس علت برای «یکفی» است و نه علت برای «لا یکفی».

«بل مطلقاً»، این «بل» اضرایبه است، که اول فرموده‌اند: «لا یکفی علي الكشف» و حال برگشته و فرموده‌اند: «مطلقاً»، یعنی چه بنا بر کاشفیت و چه ناقلیت.

بنا بر ناقلیت هم اگر خود اجازه را جزء العقد قرار دهیم، می‌گوییم: عقد از آن زمان شروع شده و هنوز که اجازه نیامده، تمام نشده است، مثل ایجاب و قبولی که تا آخر قبول، مجموعاً یک شیء واحد می‌شود و شرایط باید در این مجموع باشد.

اما اگر گفتیم: اجازه جزء عقد نیست، بلکه عقد آمده و تمام شده، پس در اینجا عقد باید همه شرایط را در ظرف وجودش دارا باشد.

«لتوقف تأثيره الثابت ولو على القول بالنقل عليها»، «لتوقف» تعلیل برای نفي است، یعنی برای «لا یکفی»، یعنی تأثیری که برای عقد ثابت است، که همان نقل و انتقال است، این تأثیر ولو بنا بر ناقلیت، بر این شروط توقف دارد و اگر عقد بخواهد تأثیر گذار باشد، باید این شروط را دارا باشد.

«و ذلك لأنّ العقد إمّا تمام السبب أو جزؤه»، «و ذلك» برای «لتوقف» است. در اینجا بعضی از محشین «ذلك» را تعلیل برای «و لا احراز» گرفته‌اند، که صحیح نیست، بلکه بیان برای «لتوقف» است، یعنی به این علت عقد در تأثیرش متوقف است بر این که در حین عقد همه شرایط را دارا باشد، که عقد یا تمام السبب است، در صورتی که اجازه را کاشفه بدانیم و یا جزء سبب است، بنا بر این که اجازه را ناقله بدانیم، «و على أيّ حال فيعتبر اجتماع الشروط عنده»، یعنی چه تمام السبب باشد و چه جزء السبب، باید به عنوان سبب همه ی شرایط را دارا باشد.

«و لهذا لا يجوز الإيجاب في حال جهل القابل بالعوضين»، بعد مرحوم شیخ (ره) شاهدهی آورده فرموده‌اند: ایجاب در حال جهل قابل به عوضین صحیح نیست. ایجاب جزء سبب است و قبول هم جزء السبب است و جزء السبب، به عنوان جزء السبب، در ظرف خودش اگر بخواهد محقق شود، باید همه شرایط را دارا باشد. ایجابی که موجب می‌خواند، زمانی جزء السبب است که قابل علم به عوضین داشته باشد، اما اگر زمانی که موجب ایجاب را می‌خواند، قابل جهل به عوضین یا به احد العوضین داشته باشد، این ایجاب کاملاً لغو است و دیگر جزئیت برای سبب ندارد.

بعد مرحوم شیخ (ره) ترقی کرده فرموده‌اند: «بل لو قلنا بجواز ذلك لم يلزم منه الجواز هنا»، اگر فقیهی در باب ایجاب و قبول این مطلب را بپذیرد، که در حالی که موجب ایجاب را می‌خواند، اگر قابل جهل بالعوضین داشته باشد، این مضر نیست، اما در ما نحن فيه، یعنی در فرضی که اجازه بخواهد با نبود شرایط عقد، که در حین اجازه شرایط محقق شده، اثرش را بگذارد نمی‌شود، که بنا بر کاشفیت مساله خیلی روشن است، «لأنّ الإجازة على القول بالنقل أشبه بالشرط»، اما بنا بر ناقلیت، اجازه اشبه به شرط است، که وقتی اشبه به شرط شد، شرط زمانی شرطیت پیدا می‌کند، که مشروط محقق شده باشد و مشروط هم زمانی تحقق

پیدا می‌کند، که با همه خصوصیاتش محقق شود.

اگر گفتید: اجازه شرط برای عقد است، شرط برای عقدي است که شرایطش را دارد نه عقدي که شرایطش را ندارد و بعبارت دیگر اجازه شرط برای یک شیء لغو و غیر صحیح واقع نمی‌شود.

«ولو سلم كونها جزءاً فهو جزءٌ للمؤثر لا للعقد»، حال اگر تسلیم شده و بگوییم: بنا بر ناقلیت اجازه جزء است، اگر جزء عقد بود، می‌توانستیم بگوییم: همان طوری که در ایجاب و قبول اگر موجب ایجاب را بخواند، در حالی که قابل جهل بالعوضین دارد اشکال ندارد، در ما نحن فیه هم می‌توانستیم بگوییم آقا اگر عقد قبل از آمدن اجازه واقع شد، حتی اگر بعضی از شرایط را هم نداشت اشکالی ندارد.

اما بنا بر ناقلیت، اگر اجازه را هم جزء بدانیم، جزء عقد نیست، تا مثل ایجاب و قبول شود، بلکه جزء برای موثر است، یعنی یک عنوان کلی به نام سبب موثر داریم، که این مرکب است و دو جزء دارد؛ یک جزئش عقد است و جزء دیگرش هم اجازه است.

وقتی دو جزء شد، طبق همان قانونی که قبلاً گفتیم: هر جزء سبب اگر بخواهد محقق شود، برای اینکه جزء السبب باشد، در حین تحقق باید همه شرایط را دارا باشد و الا اگر نباشد، جزء سبب نیست و عنوان لغو را پیدا می‌کند.

سوال:....؟

پاسخ استاد: در معاملات می‌گوییم «السبب المؤثر في حصول الاثر» و این کلی را در همه معاملات داریم. در ایقاعات سبب موثر در حصول اثر یک طرفی است و همان ایجاب و انشائی است که موجب می‌خواند، در معاملاتی هم که دو طرفش اصیل است، «السبب المؤثر» همین ایجاب و قبول طرفین است، اما در معاملات فضولی سبب موثر عقد به علاوه اجازه مالک است.

«فيكون جميع ما دلّ من النصّ والإجماع على اعتبار الشروط في البيع ظاهرة في اعتبارها في إنشاء النقل و الانتقال بالعقد»، پس نتیجه این می‌شود که جمیع آنچه که از نص و اجماع بر اعتبار شروط در بیع دلالت دارد، در اعتبار این شروط در هنگام انشاء نقل و انتقال به سبب عقد ظهور دارند.

«نعم، لو دلّ دليل على اعتبار شرط في ترتّب الأثر الشرعي على العقد»، بله اگر دلیلی شرطی را معتبر بداند، اما نه در انشاء، بلکه در تاثیر شرعی این سبب موثر بداند، «من غير ظهور في اعتباره في أصل الإنشاء»، و ظهور در اعتبار شرط در اصل انشاء نداشته باشد، «أمكن القول بكفاية وجوده حين الإجازة» ممکن است که بگوییم: این شرط اگر در حین اجازه محقق شود کافی است،

«و لعلّ من هذا القبيل: القدرة على التسليم، وإسلام مشتري المصحف و العبد المسلم»، چون در قدرت بر تسلیم اختلاف وجود دارد، شیخ(ره) با لعل آورده، یعنی چه بسا بگوییم: قدرت بر تسلیم شرط انشاء نیست، بلکه شرط حصول ترتب اثر شرعی است. بنابراین اگر در حین عقد فضولی، نه فضولی و نه مالک، قدرت بر تسلیم مال را نداشتند، اما در حین اجازه قدرت بر تسلیم دارند، این مانعی ندارد، همچنین کسی که قرآن خریده، اگر در حین معامله مسلمان نبوده، اما در حین اجازه مالک مسلمان شده و یا کسی که عبد مسلمان را خریده.

«ثم هل يشترط بقاء الشرائط المعتبرة حين العقد إلى زمان الإجازة أم لا؟»، آیا بقاء شرایط معتبر در حین عقد، شرط است که تا زمان اجازه باشد؟ یعنی اگر عقدي در حین عقد، همه شرایط را دارا بود، آیا از این زمان تا زمان اجازه هم باید این شرایط باقی باشد یا نه؟ «لا ينبغي الإشكال في عدم اشتراط بقاء المتعاقدين على شروطهما حتّى على القول بالنقل»، شیخ(ره) فرموده: شرایط را در اینجا به دو دسته تقسیم می‌کنیم، در عدم شرطیت بقاء شرایط متعاقدين اشکالی نیست، حتی بنا بر ناقلیت اجازه، چون

شرایط متعاقدين فقط در حين عقد معتبر است، اما اگر بعد از عقد از بين رفت، مثلاً مشتري و يا فضولي جنون پيدا کرد و عقلش را از دست داد، بعداً مالک مي‌تواند آن عقد را اجازه کند.

«نعم، على القول بكونها بيعاً مستأنفاً يقوى الاشتراط»، بلکه بنا بر اين که اجازه را یک عقد مستأنف و جديد بدانيم، بايد اين شرایط باقي باشد.

«و أمّا شروط العوضين، فالظاهر اعتبارها بناءً على النقل»، اما در شروط عوضين، بنا بر ناقلیت ظاهراً معتبرند، «و أمّا بناءً على الكشف فوجهان»، اما بنا بر اين که اجازه کاشفه باشد، دو وجه است، «و اعتبارها عليه أيضاً غير بعيد»، يعني اعتبار اين شرایط بنا بر کاشفیت همچنين بعيد نیست که بگوئيم: مثل قول به ناقلیت شرایط عوضين بايد باقي باشد. شرایط عوضين مثل همین معلوم بودن، صحيح بودن عوضين و ...

بيان یک مورد تنافي در بين عبارات شيخ(ره)

اين مطلبي که شيخ(ره) در اینجا بيان کرده، با مطلبي که در صفحه 135 بيان کرده، منافات دارد، در آنجا در سطر هفتم شيخ(ره) فرموده: «ثمَّ إنَّ بعض متأخري المتأخريين ذكر ثمرات أخر لا بأس بذكرها للتنبيه بها و بما يمكن أن يقال عليها» بعد فرموده: «منها: ما لو انسلخت قابلية الملك عن أحد المتبايعين»، در شرایط متعاقدين «بموت قبل إجازة الآخر أو بعروض كفر بارتداد فطري أو غيره مع كون المبيع عبداً مسلماً أو مُصحفاً»، و بعد فرموده‌اند: «فيصح حينئذٍ على الكشف دون النقل و كذا لو انسلخت قابلية المنقول»، يعني آن مال منقول «بتلف أو عروض نجاسة له مع ميعانه ... إلى غير ذلك»، مثلاً در حين عقد مايعي را فروخته، بين العقد و الاجازه اين مايع نجس شده، حال بنا بر اين که بگوئيم معامله شيء نجس باطل است، چه مي‌شود؟ آنجا اين مطلب را بيان کرده‌اند.

علي اي حال اين مطلب را خودتان ملاحظه بفرماييد، که شيخ(ره) چند مورد از اين ثمرات را قبول کرده و بعضي را هم رد کرده‌اند و در آنجا تقريباً جزم پيدا کرده‌اند که بنا بر کاشفیت، اگر شرایط عوضين باقي هم نبود هيچ اشکالي ندارد و به خبر نکاح صغيرين هم براي آن استشهد کرده‌اند.

لذا با اين مطلبي که در اینجا فرموده‌اند که: «و اعتبارها غير بعيد» منافات دارد و تمام محشين، مرحوم ايرواني، مرحوم سيد، مرحوم شهيد(قدس سرهم) هم به اشکال تنبيه داده‌اند.

امر دوم: عدم کفايت علم اجمالي مجيز به عقد مجاز

در امر دوم فرموده‌اند: آیا عقد مجازي که مي‌خواهد متعلق اجازه واقع شود، بايد براي مجيز معلوم بالتفصيل باشد، يعني مجيز عوضين، نوع و جنس عقد را بدانند، يا اينکه اگر علم اجمالي هم دارد به اينکه عقدي بر مالش واقع شده، آن عقد قابليت اجازه را دارد و همین مقدار کافي است؟

شيخ(ره) فرموده: فيه وجهان، هم دليل براي کفايت علم اجمالي آورده و هم دليل براي عدم کفايت علم اجمالي.

اما در دليل براي کفايت علم اجمالي فرموده: اجازه قائم مقام اذن است، اجازه لاحق قائم مقام اذن سابق است و همان طور که اذن به یک شيء غير معين مي‌تواند تعلق پيدا کند، که مثلاً بگويد: اين مال من را بردار و هر معامله‌اي که مي‌خواهي، بر آن انجام بده، اجازه هم همین طور است.

اما در دليل براي عدم كفايت فرموده: اجازه بالاخره يكي از ارکان عقد است، لذا تقريباً شبیه قبول مي‌شود، پس همان طور که اگر در جايي، ايجابي که موجب مي‌خواند، یک ايجاب غير معيني باشد، قبول باطل است، اجازه هم که شبیه قبول است، اين چنين است. اگر عقد مبهم و مجمل باشد، ولو نزد مجيز، نمي‌تواند آن عقد را اجازه کند.

تطبيق عبارت

«الثاني: هل يشترط في المجاز كونه معلوماً للمجيز بالتفصيل»، آیا مجيز بايد عقد مجاز را بالتفصيل بداند، «من تعيين العوضين و تعيين نوع العقد من كونه بيعاً أو صلحاً»، از تعيين عوضين و تعيين نوع اين عقد، عقد بيعي است يا صلح، «فضلاً عن جنسه من كونه نكاحاً لجاريته أو بيعاً لها»، تا چه رسد به جنس آن که مثلاً نكاح است و يا بيع جاريه.

جنس در اینجا به اعتبار متعلق است، که اين جاريه را مي‌شود بيع کرد، يا نكاح کرد و معاملتي روي او انجام داد، که به اعتبار جاريه عنوان جنس را پيدا مي‌کند. پس به اعتبار جاريه يعني به اعتبار متعلق عقد جنس مي‌شود و به اعتبار بيع بودن و نكاح بودن نوع مي‌شود.

سوال:....؟

پاسخ استاد: يعني در جايي که نوع عقد را بايد معين کرد، به طريق اولي بايد جنس را هم معين کرد، به خاطر اينکه ابهام جنس بيشتري است، اگر بگويم: يکي از اموال اين مالک را فروختم، اين اصلاً درست نيست. وقتي که نوع عقد تعيينش لازم باشد، جنس آن يعني جاريه يا اسب او را بايد به طريق اولي معين کند، چون ابهام جنس اقواي از ابهام نوع است، لذا جايي که تعيين نوع لازم باشد، تعيين جنس به طريق اولي است.

«أَمْ يَكْفِي الْعِلْمُ الْإِجْمَالِي بوقوع عقد قابل للإجازة؟ وجهان»، يا علم اجمالي كفايت مي‌کند، که دو وجه است.

«من كون الإجازة كالإذن السابق فيجوز تعلّقه بغير المعين إلّا إذا بلغ حدّاً لا يجوز معه التوكيل»، اول دليل بر كفايت علم اجمالي را بيان کرده، که اجازه مانند اذن سابق است و تعلقش به غير معين جايز است. مثلاً مي‌توانيد نسبت به مالي بگويد: اجازه مي‌دهم که هر تصرفي خواستيد، در آن انجام دهيد، که اين هيچ اشکالي ندارد، البته مگر اين که به حدي برسد، که ديگر در آن حد، توکيل جايز نيست.

گاهی موکل مي‌گويد: «در چيزي تو را وکیل کردم»، همه فقهاء گفته‌اند: اين وکالت باطل است.

اما اگر بگويم: تو را وکیل مي‌کنم که عهدي براي من بخري، خبر اين عبد مبهم است، مسلمان باشد يا غير مسلمان، سياه باشد يا سفيد، اينها مبهم است، لذا گفته‌اند: اين مقدار ابهام، مضر به وکالت نيست.

«و من أنّ الإجازة بحسب الحقيقة أحد ركني العقد»، اين هم وجه براي عدم كفايت علم اجمالي است، که اجازه در حقيقت يکي از دو ركن عقد است، «لأنّ المعاهدة الحقيقية إنّما تحصل بين المالكين بعد الإجازة»، چون معاهده حقيقي بعد از اجازه است، «فیشبه القبول مع عدم تعيين الإيجاب عند القابل»، پس اين اجازه شبیه قبول است، لذا اگر موجب که مي‌گويد: «بعت»، متعلق تمليك نزد قابل روشن نباشد، «قبلت» هم به درد نمي‌خورد، اگر عقد هم نزد مجيز روشن نباشد، که بيع بوده يا صلح و روي کدام یک از اموالش بوده، اين اجازه به درد نمي‌خورد.

«و من هنا يظهر قوّة احتمال اعتبار العلم بوقوع العقد»، مرحوم شيخ (ره) فرموده: از همين جهت که اجازه يکي از دو ركن عقد

است، که بعد از اجازه معااهده حقیقیه تحقق پیدا می‌کند، مجیز باید علم به اصل وقوع عقد داشته باشد، «و لا یکفی مجرد احتمالاً فیجیزه علی تقدیر وقوعه إذا انکشف وقوعه»، اما این که مجیز روی احتمال بگوید: به احتمال این که عقد واقع شده باشد، اجازه می‌دهم، یعنی یک اجازه تعلیقی این کافی نیست.

قبلاً خواندیم که یکی از شرایط عقد، تنجیز است و تعلیق در عقد راه ندارد و در اینجا هم این اجازه، اجازه‌ی تعلیقیه است، یعنی اگر عقدي روی مال من واقع شده، اجازه می‌دهم.

شیخ فرموده: درست است که اجازه عقد نیست، تا کسی بگوید اجماع داریم بر این که عقد نمی‌تواند معلق باشد، پس اجازه اشکالی ندارد، اما اجازه هم در معنای عقد است، لذا همان طور که عقد نمی‌تواند معلق باشد، اجازه هم نمی‌تواند معلق باشد. آن وقت یک مویدی می‌آورند برای اینکه اجازه فی معنا العقد است. «لأنّ الإجازة وإن لم تكن من العقود حتّى يشملها معاهد إجماعهم علی عدم جواز التعليق فيها إلّا أنّها فی معناها»، «حتی» غایت «تکن» است، یعنی اگر اجازه از عقود بود، معاهد اجماع بر عدم جواز تعلیق در این عقود، اجازه را هم شامل می‌شد، الا این که اجازه هم در معنای عقود است، «و لذا یخاطب المجیز بعدها بالوفاء بالعقد السابق»، لذا بعد از این که مجیز اجازه داد، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» شاملش می‌شود و خطاب آن به وجوب وفا مجیز را می‌گیرد، «مع أنّ الوفاء بالعقد السابق لا یكون إلّا فی حقّ العاقد»، در حالی که خطاب به عقد سابق، فقط در حق عاقد است، پس این که «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» گردن مجیز را می‌گیرد، قرینه است بر اینکه مجیز در حکم عاقد است.

«فتأمل»، برای این «فتأمل» که در اینجا است بیان های مختلفی ذکر کرده‌اند، که بیانی که مرحوم سید(ره) داشته، بیان خوبی هست که فرموده: اینکه گفته: «ان الوفاء بالعقد السابق لا یكون الا فی حقّ العاقد» غلط است و «فتأمل» اشاره به ممنوعیت این مطلب دارد که این را که می‌گویید: وفا فقط در حق عاقد است، قبول نداریم، بلکه وفا در حق من له العقد است. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» به تعبیر سید(ره) یعنی يجب الوفاء علی من له العقد، که من له العقد می‌تواند عاقد باشد، یا آذن و یا مجیز و این که گفته: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» فقط در حق عاقد است، حرف درستی نیست.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ